



Application of cultural criminology in dealing with perpetrators of violent crimes

Mahdi Movahhedinia *¹, Amir kiani ²

1. Corresponding Author, Assistant Professor of Law Departmen, Adalat University, Tehran, Iran. Email: Movahhedinia@gmail.com
2. Master of Criminal Law and Criminology, Safadasht Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: amirkiani1981@hotmail.com

Abstract

From the perspective of cultural criminology, violent crimes are acts involving the intentional and unlawful use of physical force, either actually or as a threat, against oneself, another person, or against a group or community. These manifest in various forms such as murder, assault, kidnapping, and others, resulting in injury, death, psychological harm, etc. The growing concern today is the intensity and frequency of violence in such crimes. Thus, the aim of the present article, using analytical and descriptive methods, is to explain the role of cultural criminology in dealing with perpetrators of violent crimes.

The research findings indicate that the most significant examples of violent crimes include intentional assault and battery, murder, group fighting, stabbing, kidnapping, and destruction of property. Environmental and human characteristics, social deviations, low levels of education and cultural weakness, ethnic and tribal prejudices, bullying and belligerence, and poverty are considered some of the most important factors contributing to violent crimes.

Keywords: cultural criminology, violent crimes, violence, murder, crime prevention

Received:	August 8, 2024	Article Type:	Research Paper
Revised:	December 9, 2024	Published by:	Hazrat-e Masoumeh University
Accepted:	August 18, 2024	DOI:	10.22034/cjls.2024.2037831.1000
Available Online:	October 8, 2024		



کارکرد جرم‌شناسی فرهنگی در مواجهه با مرتکبان جرائم خشن

دکتر مهدی موحدی نیا^{۱*}، امیر کیانی^۲

۱. نویسنده مسئول، استادیار، گروه حقوق، دانشگاه عدالت، تهران، ایران. رایانامه: Movahhedinia@gmail.com
۲. کارشناس ارشد. حقوق جزا و جرم‌شناسی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد صفادشت، تهران، ایران. رایانامه: amirkiani1981@hotmail.com

چکیده

از منظر جرم‌شناسی فرهنگی، جرایم خشونت‌آمیز، اعمالی هستند که با استفاده عمدی و غیرقانونی از نیروی فیزیکی به صورت واقعی یا تهدیدآمیز علیه خود، شخص دیگری و یا در برابر یک گروه یا جامعه به کار گرفته می‌شود و به اشکال مختلف قتل، ضرب و جرح، آدم‌ربایی و... ظهور و بروز می‌کند و نتیجه آن جراحت، مرگ، آسیب‌روانی و... می‌باشد. آنچه امروزه در این زمینه موجب نگرانی شده است، شدت و کثرت خشونت در اینگونه از جرایم است، از این رو، هدف مقاله حاضر با بهره‌گیری از روش تحلیلی و توصیفی، تبیین رسالت جرم‌شناسی فرهنگی در مواجهه با مرتکبان جرائم خشونت‌آمیز می‌باشد. نتایج پژوهش حاکی از این است که مهم‌ترین مصادیق جرائم خشن؛ ایراد ضرب و جرح عمدی، قتل، نزاع دسته جمعی، چاقوکشی، آدم‌ربایی و تخریب اموال می‌باشد. ویژگی‌های محیطی، انسانی و انحرافات اجتماعی، پایین بودن سطح سواد و ضعف فرهنگی، تعصبات قومی و قبیله‌ای، قلدری و ستیزه‌جویی و فقر از جمله مهم‌ترین عوامل جرائم خشن قلمداد می‌شود. واژگان کلیدی: جرم‌شناسی فرهنگی، جرایم خشن، خشونت، قتل، پیشگیری از جرم

تاریخ دریافت:	۱۴۰۳/۰۵/۱۷	نوع مقاله:	پژوهشی
تاریخ بازنگری:	۱۴۰۳/۰۹/۱۹	ناشر:	دانشگاه حضرت معصومه (علیها السلام)
تاریخ پذیرش:	۱۴۰۳/۰۷/۱۷	DOI:	10.22034/cjls.2024.2037831.1000
تاریخ انتشار آنلاین:	۱۴۰۳/۷/۲۱		

در دوره‌های تاریخی مختلف انواع و اشکال خاصی از کج‌روی‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی در جوامع بروز و نمود یافته است. با تغییر ساختارها و مناسبات اجتماعی، نه تنها اشکال جدیدی از ناهنجاری پدید آمده، بلکه میزان رواج و نیز معنی و مفهوم آنها نیز تغییر یافته است؛ خشونت از جمله این آسیب‌ها و ناهنجاری‌هاست. امروزه خشونت، یک مشکل اجتماعی و پزشکی و یک معضل جهانی است که پیکر جامعه را فرو می‌ریزد و زندگی، سلامتی و شادابی فرد را تهدید می‌کند. خشونت بر تمام جنبه‌های گفتاری، رفتاری و حرکتی فردی که مورد خشونت قرار می‌گیرد، تاثیر می‌گذارد و جدا از عواملی مانند سن، نژاد، قومیت و ملیت رخ می‌دهد. بنابر تعریف سازمان بهداشت جهانی، خشونت به استفاده عمدی از نیروی فیزیکی یا قدرت، تهدید و یا تمایل به استفاده از آن علیه خود یا دیگری، گروه یا جامعه اطلاق می‌شود که موجب بروز مرگ، آسیب‌های روانی، ضعف رشد یا انواع محرومیت‌ها می‌شود. عواقب خشونت ممکن است به‌طور آنی ظاهر شده و یا به‌صورت پنهان باقی بماند و سال‌ها پس از آسیب اولیه آشکار شود.

تدابیر لازم برای پیشگیری از وقوع جرایم بالاخص جرایم خشونت‌آمیزی که هم موجب کاهش سریع احساس امنیت در جامعه شده و هم قربانیانی به جامعه تحمیل می‌نماید، مستلزم شناخت عوامل موثر بر وقوع و گرایش جوانان به جرایم خشونت‌آمیز بوده و در صورت عدم شناسایی و بی‌توجهی به این عوامل قادر به تدوین راهکار مناسب جهت پیشگیری از این جرایم نخواهیم شد. ارتکاب این جرائم افزون بر آن‌که جوانان را از استمرار زندگی به‌هنجار باز می‌دارد، جامعه را دچار احساس ناامنی می‌سازد و احساس تهدید و عدم امنیت نسبت به حیثیت و وجود آدمی را القا می‌کند، خشونت علیه سالخوردگان، ارتکاب جرایمی نظیر: قتل خشونت‌آمیز، سرقت مسلحانه، جرایم جنسی توأم با خشونت علیه زنان و کودکان، گروگان‌گیری، کیف‌قاپی و... بیشتر موجب هرج‌ومرج و احساس بی‌قانونی در جامعه می‌گردد. اصولاً احساس ناامنی عمومی هنگامی ایجاد می‌شود که در خیابان‌ها خلأ قدرت (مانند نبود پلیس حرفه‌ای) وجود داشته باشد، چرا که پرخاشگری همراه با خشونت افراد را خطرزا و بی‌عاطفه می‌گرداند. آنان تحت التهابات درونی پرجوش و خروش می‌گردند و به طبع آن مجرمیت در هیئت و هیئت

متعددی در زندگی فردی و جامعه‌ای انعکاس می‌یابد.

در برابر جرایم قدیمی و فراگیر دو نوع مجرمیت دیگر وجود دارد: یکی تجاوز توأم با خشونت؛ و دیگری اعمالی که به وسیله قانون منع شده‌اند، که این نوع جرائم در حال افزایش هستند. اگر فزونی روزافزون کسانی را که بر اثر ناراحتی‌های زندگی و فشارهای ساختاری مرتکب قتل، خودکشی، نزاع و... می‌شوند را در نظر آوریم؛ می‌بینیم که هنر اعتدال و خویش‌داری و میانه‌روی که نشانه جامعه نیکبخت است، از میان رفته و اگر برای این گسیختگی اجتماعی فکری نیندیشیم و تدبیری به کار نبندیم بیم آن می‌رود که شمار تبه‌کاران بازهم افزایش یافته و جامعه را به نابسامانی کشاند (شیخاوندی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۱). با توجه به اینکه سلامت اجتماعی از ارکان اصلی و حیاتی زندگی در جوامع می‌باشد و تمامی پیشرفت‌های مربوط به علوم و صنعت در جهان وابسته به امنیت و نظم است، لذا تمامی جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و حقوق‌دانان در سراسر جهان بر آن هستند که بر اساس تحقیقات علمی و منطقی تمامی جرائمی که انسان مرتکب می‌شود را بررسی و عوامل ارتکاب آن را شناسایی کند، تا بدین سان برنامه‌ها و روش‌های پیشگیرانه از وقوع جرم را در سطح جامعه پیاده‌سازی نماید، تا در نتیجه نظم و امنیت در جامعه حاکم گردد و آسایش و رفاه در اجتماع برقرار شود. از طرفی وجود جرم و جنایت در سطح جامعه عواقب و آثار مخربی اعم از زیان‌های اقتصادی (هزینه‌های نگهداری از مجرمین خطرناک و کلا زندان‌ها)، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دارد و موجب افزایش دغدغه‌های نیروهای انتظامی و سازمان‌های قضایی شده و مشکلاتی از قبیل نزاع دسته‌جمعی و ایجاد رعب و وحشت در جامعه، آسیب‌های اجتماعی نظیر قتل، غارت، طلاق، بی‌سرپرستی زنان و کودکان، کودکان و خشونت علیه آنان، جرائم جنسی و... می‌شود. بنابر اهمیت موضوعات مذکور بررسی جرائم خشونت‌آمیز از حیث جرم‌شناسی بالینی و علل وقوع آنها جهت ارائه راهکارهایی برای مقابله و کاهش آنها بسیار مهم بوده و به بررسی گونه‌شناسی و علل بروز این جرائم و راه‌های پیشگیری آن پرداخته خواهد شد.

مفهوم جرائم خشونت‌آمیز

در قوانین ایران گاه از واژه خشونت یاد شده است. بند ۱ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مقرر داشته است که: کلیه محاکم، دادسراها و ضابطان قوه قضائیه

مکلف‌اند که «از اعمال هرگونه سلايق شخصي و سوءاستفاده از قدرت و يا اعمال هرگونه خشونت و يا بازداشت‌هاي اضافي و بدون ضرورت...» اجتناب کنند؛ اما مفهوم خشونت و جرائم خشونت‌آمیز در هيچ يك از قوانين ما تعريف نشده است. جرم خشونت‌آمیز از زمره جرایم عليه تمامیت جسمانی است که عليه جسم و جان، یعنی تنها دارایی واقعی انسان و جزئی از وجود اوست، ارتکاب می‌یابد (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۳، ص ۱۹). اعمال زور منجر به آسیب جسمانی را خشونت می‌گویند و کاربرد غیرقانونی زور شامل کشتن، تهاجم، چاقوکشی و تجاوز را خشونت کیفری می‌گویند (دولوردی، ۱۳۸۰، ص ۳۲). جرایم خشونت‌آمیز به ندرت جدا از مصادیقش تعريف شده است. شاید دليل آن، این امر باشد که در هر کشوری، مصادیق متفاوتی از آن در قوانین ارائه شده است.

در ایران طبقه‌بندی جداگانه‌ای در زمینه جرایم خشونت‌آمیز وجود ندارد، اما در فصل هفدهم قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ يك گروه از جرایم با عنوان «جرایم عليه اشخاص و اطفال» به صورت مجزایی طبقه‌بندی گردیده است که عبارتند از: قتل، ضرب و جرح (همراه با آلت جرح یا بدون آن)، منازعه، قدرت‌نمایی، مزاحمت اطفال و بانوان، آدم‌ربایی، سقط‌جنین، رهاسازی شخص ناتوان، نبش قبر، مخفی‌سازی جسد مقتول. واضح است این گروه از جرایم نمی‌توانند باهم در دسته‌بندی جرایم خشونت‌آمیز قرار گیرند. به این دلیل که در بین این مصادیق، از یک طرف مخفی‌سازی جسد مقتول با عنایت به تعاریف ارائه شده از مفهوم خشونت همخوانی ندارد. لذا مانع مصادیق جرایم غیرخشونت‌آمیز نیست. از طرفی جرایمی از قبیل سرقت مسلحانه، تخریب، احراق و... (با جود جرم‌انگاری در قانون) در این فصل دیده نمی‌شوند. بنابراین بیان مصادیق، جامع نیست. لذا می‌توان استنباط کرد قانون ایران، ضرورت مقوله‌بندی و اهمیت مجزایی برای جرایم خشونت‌آمیز در نظر نگرفته است. در هر حال می‌توان جرم خشونت‌آمیز را این‌گونه تعريف کرد: هر عمل خشونت‌آمیزی که به حدی از شدت و حدت برسد که در قانون جرم‌انگاری شود، جرم خشونت‌آمیز نامیده می‌شود. (همان، ص ۱۱)

جرم‌شناسان معمولاً جرائم را در چند طبقه کلی مورد مطالعه قرار می‌دهند: جرائم خشونت‌آمیز، جرائم عليه اموال و جرائم اقتصادی، جرائم یقه‌سفیدان و جرائم سازمان‌یافته. این طبقه‌بندی که یک طبقه‌بندی جامعه‌شناختی است و صرفاً برای ساده‌تر و علمی‌تر شدن

مطالعه جرم صورت می‌گیرد، بنابراین از لحاظ حقوقی (حداقل در سیستم ما) اثر خاصی بر آن مترتب نیست. به‌علاوه باید توجه نمود که این طبقات حصری نیستند، یعنی ممکن است جرمی در هیچ‌یک از آن‌ها ننگنجد، همچنان جرم دیگری می‌تواند مصداق بیش از یک طرف از این جرائم باشد. مثلاً تخریب عامدانه مال دیگری هم جرمی خشونت‌آمیز است و هم جرمی علیه اموال؛ بنابراین در این نامگذاری‌ها آنچه مدنظر بوده است، متمرکز نمودن جرائم مشابه حول یک محور است، چون علل جامعه‌شناختی و روان‌شناختی ارتکاب آن جرائم به هم نزدیک‌ترند. خشونت می‌تواند جسمانی یا روانی باشد؛ بنابراین تعریف، توهین، تهدید و قتل عمد علیرغم تفاوت‌های فراوانی که از حیث علت شناختی دارند، هرچه در طبقه جرائم خشونت‌آمیز قرار می‌گیرد.

گونه‌شناسی مجرمان خشن

تحقیقات گسترده‌ای در زمینه شناخت مجرمین و قربانیان انجام شده است. این تحقیقات نشان می‌دهد که افراد تبه‌کار دارای ویژگی‌های خاصی هستند. مثلاً «جوان بودن و مذکر بودن به‌عنوان یک اصل ثابت پذیرفته شده است به‌طوری که ۸۵٪ مجرمین مذکر بوده و در سنینی بین ۲۹-۱۶ سال واقع شده‌اند، اغلب آنها با کنترل قوی خانواده روبه‌رو نبوده‌اند و نگرشی منفی نسبت به جامعه و افراد هم‌گروه خود داشته‌اند.» (لیبی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۱) اختلالات شخصیتی که به آنان در جامعه (سوسیوپت) نیز گفته می‌شود، در میان جمعیت مجرمان بسیار شایع است و در افراد با تمایلات سایکوپات (روان‌پریشی) بیشتر از دیگران احتمال بروز رفتارهای خشونت‌آمیز وجود دارد. این افراد عموماً فاقد مهارت‌های اجتماعی هستند، به ارزش‌های اجتماعی اعتقادی ندارند و توانایی کمی در ایجاد ارتباط مبتنی بر اعتماد را، با افراد و گروه‌ها دارند، آنان زود عصبی می‌شوند و عموماً دیگران را برای رفتارهای بد و ناپسند خود سرزنش می‌کنند. (رستمی تبریزی، ۱۳۹۳، ص ۲۰۵).

مجرمان خطرناک به ویژه قاتلان سریالی دارای ویژگی‌هایی هستند، که آنان را به‌عنوان افرادی ضداجتماعی معرفی می‌کند، اگر دقت در شیوه‌های جنایت‌ها داشته باشیم متوجه خواهیم شد، جانپان خطرناک عموماً از روش‌های خاص برای ارتکاب جنایت خود استفاده می‌کنند، زیرا هر شیوه ارتکاب حرکات خاصی در قربانیان در هنگام مرگ و... در پی دارد.

در این نوع قتل‌ها که فرد طرف مقابل را کشته و سپس مثله می‌کند، هم بعد مادی و هم بعد معنوی مطالعات جرم‌شناسی نشان می‌دهد فاعل جرم دارای عدم تعادل روحی و جسمی است، در حقیقت متهم نوعی بیمار است. (لیبی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۴) به عقیده ادوارد مگارگی، یک فرد زمانی مرتبط رفتار پرخاشگرانه می‌شود، که با محرکی مواجه شود که قویتر از کنترل بر خشم خود باشد (Jones, 2000, p.57) مگارگی سعی داشت توضیح دهد که چرا بعضی افراد ملایم و به ظاهر آرام گاه متوسل به رفتارهای خشونت‌آمیز شدید می‌شوند، مردم را به دو دسته تقسیم نمود: زود خشم و دیرخشم، افراد زود خشم، بازدارنده‌های کمی دارند و بنابراین مکرراً در پاسخ به محرک‌ها متوسل به رفتار خشونت‌آمیز می‌شوند. برعکس، افرادی دیرخشم، بازدارنده‌های محکمی دارند و تنها در صورتی مرتکب رفتار خشونت‌آمیز می‌شوند که محرک، بسیار قوی باشد یا فرد برای مدّت زیادی آن را تحمل کرده باشد. مگارگی عقیده داشت بعضی از افرادی که مرتکب رفتار خشونت‌آمیز شدید می‌شوند، واجد شخصیت دیرخشم هستند، در حالی که افرادی که مکرراً مرتکب به رفتارهای خشونت‌آمیز خفیف می‌شوند، معمولاً شخصیت زود خشم دارند. (Hollin, 1998, p.57)

بلک برن در پژوهشی دیگر، از ۵۶ مرد قاتل که در یک بیمارستان روان‌پزشکی تحت نظر به سر می‌بردند تست MMPI را به عمل آورد، نتایج این تست به شکلی درآمد که بلک برن به خوبی توانست مرتکبین رفتارهای خشونت‌آمیز را به چهار گروه تقسیم نماید. از این چهار گروه، دو گروه زود خشم و دو گروه دیرخشم تشخیص داده شدند. گروه اول که «ضداجتماعی» نامیده شد، واجد ویژگی‌های ضعف در کنترل تکانه‌ها، ستیزه‌جویی نسبت به دیگران، اضطراب پایین و نشانه‌های کم روان‌پزشکی بود. گروه دوم یا گروه «بدبین – پرخاشگر» پرخاشگری زیاد و همچنین سطح بالایی از اختلالات روانی به خصوص نشانه‌های سایکوتیک را از خود بروز دادند. این دو گروه را گاه به ترتیب «ضداجتماعی‌های اولیه» و «ضداجتماعی‌های ثانویه» نیز می‌خوانند. اعضای گروه سوم یا گروه «خویشتن‌دار واپس و زننده» واجد سطح بالایی از کنترل تکانه و حالت دفاعی و سطح پایینی از ستیزه‌جویی، اضطراب و نشانه‌های روان‌پزشکی بودند و خصلت گروه چهارم که «افسرده بازدار» نامیده شد، سطح پایینی از تکانه‌گرایی و برون‌گرایی و سطح بالایی از افسردگی و ستیزه‌جویی نسبت به خود بود. (Ibid, p.77) بلک برن در مطالعه بعدی خود که این بار بر

روی نمونه از قاتلان محبوس در زندان (و نه در بیمارستان) صورت گرفت، به همان نتایج دست یافت. هم چنین مک گرگ و هندرسون هر یک در پژوهش‌هایی که انجام دادند به نتایج مشابهی دست یافتند (Jones, 2000, p.57).

پس از این مطالعات، پژوهش‌های بسیاری در مورد تحلیل MMPI زندانیانی که مرتکب جرایم غیرخشن شده بودند، صورت گرفت. نتایج اکثر این پژوهش‌ها نیز با یافته‌های اولیه‌ی بلک برن مطابقت داشت، جز این‌که گروه «افسرده - بازدار» در این تحلیل‌ها به دست نیامد. با این وضع، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که خصلت‌های گروه «افسرده - بازدار» بیشتر در میان مرتکبان جرائم خشونت‌آمیز یافت می‌شود و به کمک آن می‌توان بخشی از رفتارهای خشونت‌آمیز را تبیین نمود (Hollin, 1998, p.77) بلک برن در تحلیل‌هایی خود در چهار گروه مذکور می‌گوید: «در خصوص ضداجتماعی‌های اولیه و ثانویه، چنین به نظر می‌رسد که رفتارهای خشونت‌آمیز آنان، نتیجه دیدگاه زورمدارانه و ستیزه‌جویانه‌شان در حل میان مسائل فردی است. برعکس، در مورد افراد خویشتن‌داری و بازدار، خشونت می‌تواند آخرین راه چاره برای حل مشکلی باشد که از طریق سازگاری یا اجتناب مرتفع نگردیده است. در این معنا، این طبقه‌بندی وسیع می‌تواند به فهم ما از رفتارهای خشونت‌آمیز فردی کمک برساند» (Hollin, 1998, pp.77-78).

گونه شناسی بزه‌دیدگان

جرم‌شناسی برای مدت طولانی از بزه‌دیده و نقش او در تکوین جرم غافل مانده و او را صرفاً انسانی منفعل تصور می‌کرد که از بد حادثه گرفتار جرم شده است. این باور هنوز در بین بسیاری از مردم وجود دارد و رسانه‌ها نیز گاه به آن دامن می‌زنند. میلر کریستی، جرم‌شناس نروژی با لحنی آمیخته به کنایه به شش وصف اشاره می‌کند که به باور عموم در اکثر بزه‌دیدگان یافت می‌شود:

۱. بزه‌دیده ضعیف‌تر از بزه‌کاران است، برای مثال بیمار، کودک یا پیر است.
۲. بزه‌دیده در زمان حادثه در پی کارهای روزمره و قانونی خود بوده است.
۳. بزه‌دیده به خاطر آنچه اتفاق افتاده به هیچ‌وجه قابل سرزنش نیست.
۴. بزه‌دیده، بزه‌کاران می‌شناسد و با او رابطه‌ای ندارد.

۵. بزه‌کار مشخصات فردی‌اش شرور و قوی‌هیکل است.

۶. بزه‌دیده در معرفی کردن خود به‌عنوان قربانی ذینفع نیست. (Newburn, 2007, pp.342-343)

اما شماری از پژوهش‌ها در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ نشان دادند که برخلاف تصور عمومی، نقش بزه‌دیده در فرایند تکوین جرم، بسیار حائز اهمیت است، بدان معنا که فرد می‌تواند به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم سبب بزه‌دیدگی خود گردد. (Siegel, 1998, p.77)

امروز بزه‌دیده شناسی^۱ از مباحث مهم در جرم‌شناسی است، هم از جهت پیش‌بینی حمایت‌های لازم از بزه‌دیدگان و هم از جهت توجه به نقش آن‌ها در تکوین جرم. بزه‌دیده یکی از طرفین رابطه‌ی مجرمانه است و بدون شناخت رفتار و خصوصیات وی، قطعاً علم از علل جرم ناقص خواهد بود. نظریه‌های جرم‌شناختی متعددی سعی کرده‌اند کانون تحلیل خود از جرم را بر بزه‌دیده متمرکز کنند. آنچه در اکثر این نظریه‌ها مشهود است، توجه عمده‌ی آنان به جرائم خشونت‌آمیز و همچنین سرقت است. بزه‌دیدگان جرائم خشونت‌آمیز، متضررترین بزه‌دیدگان هستند و دریافت دیه و خسارت، هر قدر که باشد و مشاهده‌ی گرفتار شدن اما مجازات مجرم، درد و رنج آنان را کاملاً آرام نخواهد کرد. از آنجاکه بزه‌دیده شناسی رشته‌ای نسبتاً نوپاست، طبیعی است که توجه اولیه آن نیز به همین بزه‌دیدگان منعطف باشد در حال حاضر، برخی از یافته‌های بزه‌دیده‌شناسی در بعضی از حوزه‌ها از قطعیت نسبی برخوردارند. برای مثال اطلاعات به‌دست آمده است پیمایش‌های ملی بزه‌دیدگی^۲ در ایالات متحده نشان داده است که اکثر بزه‌دیدگان جرائم خشونت‌آمیز در این کشور مردان جوان مجرد و فقیر ساکن شهرهای بزرگ هستند، بسیاری از جرائم در شب ارتکاب می‌یابند و به بسیاری از بزه‌دیدگان قربانی اقوام و آشنایان خود می‌شوند. (Ibid, p.94) در فهم علل قتل نیز، نقش مقتول غیرقابل اغماض است، کمتر قتلی است که بالبداهه اتفاق افتاده و پیش از آن، دعوا، درگیری یا اختلاف نظر درازمدت یا کوتاه‌مدتی بین قاتل و مقتول در جریان نبوده باشد. از این‌رو، شناخت مقتول و خصوصیات او و آگاهی از روابط قاتل و مقتول، به‌اندازه‌ی شناخت قاتل و کشف علل و انگیزه‌های رفتار او حائز اهمیت است. در این میان، هدف آن نیست که همانند بعضی از

1. Victimology.

2. National Crime Victimization survey.

نظریه‌های بزه‌دیده شناختی چنین قلمداد کنیم که بزه‌دیده نیز در آنچه بر سر او آمده است، بی‌تقصیر نبوده است، هم چنانکه قصد نداریم تنها بزه‌کار را خبیث یا قابل سرزنش معرفی کنیم. هدف، صرفاً فهم علل این حادثه‌ی ناگوار و به دنبال آن مجهز شدن به دانشی است که امکان پیشگیری را در اختیار ما نهد.

طبق نظریه سبک زندگی، روش زندگی بعضی از مردم طوری است که آن‌ها را در معرض بزه‌دیدگی قرار می‌دهد، مجرم، قربانی خود را بر اساس رفتارها و ویژگی‌های او انتخاب می‌کند، نه به‌طور تصادفی. برای مثال طبق یافته‌های «پیمایش‌های ملی بزه‌دیدگی و گزارش‌های یکسان جرم» در ایالات متحده خطر بزه‌دیدگی در افراد مجرد، بی‌خانمان‌ها، کسانی که با مردان جوان رفت و آمد دارند، کسانی که دیر وقت و شب از خانه خارج می‌شود و ساکن شهرها، بیش از دیگران است. برعکس، کسانی که شب‌ها در منزل خود می‌مانند در مناطق روستایی زندگی می‌کنند زیاد به اماکن عمومی رفت و آمد نمی‌کنند و افراد ثروتمند و متاهل، نرخ بزه‌دیدگی پایین‌تری دارند. (Siegel, 1998, p.86) احتمال بزه‌دیدگی در افرادی که رفتارهای پرخطر دارند، مثل جوانان و نوجوانان بسیار بالاتر از کودکان و سالمندان است، نوجوانان خود را در اماکن و موقعیت‌های مخاطره‌آمیز قرار می‌دهند، پسر نوجوانی که در کوچه و خیابان با دوستانش گردش می‌کند، بیشتر احتمال دارد در منازعه‌ای درگیر شده و مضروب و مجروح شود، تا پیرزنی که در منزل تحت سرپرستی فرزندان خود قرار دارد. اسپارکس و همکارانش با لحاظ کردن فاکتورهای مختلفی چون آسیب‌پذیری، وضعیت محل سکونت و ویژگی‌های مختلف سبک زندگی، تبیینی از تفاوت نرخ بزه‌دیدگی در مناطق مختلف جغرافیایی و اجتماعی مطرح نمودند. اسپارکسپس از تحقیقات خود یک سنخ‌شناسی ۶ طبقه در مورد قابلیت بزه‌دیدگی ارائه نمود:

۱. آغازگری: به حالی اطلاق می‌شود که فرد سبب بزه‌دیدگی خود می‌شود یا به‌طور غیر مستقیم بزه‌کار را بدان تشویق می‌نماید.

۲. تسهیل: منظور از تسهیل خود را متعمداً یا سهواً در معرفی بزه‌دیدگی قراردادن است، مثل وقتی که فرد فراموش می‌کند درب منزل خود را قفل کند یا اتومبیل خود را با پنجره‌های باز و اشیاء ارزشمند در معرض دید رها می‌کند.

۳. آسیب‌پذیری: منظور از آسیب‌پذیری، برخوردار بودن از خصلت‌های جسمانی‌ای است که خطر بزه‌دیدگی فرد را بالا می‌برد.

۴. فرصت: فرصت در اینجا به معنای زمینه‌ای است که امکان ارتکاب جرم را برای بزه‌کار فراهم می‌کند، برای مثال اگر عابری پول و اشیاء گرانبه‌ای همراه خود نداشته باشد فرصت سرقت از او نیز وجود ندارد.

۵. جذابیت: مثلاً به نمایش گذاشتن اشیاء گرانبه‌ای و جواهرآلات، توجه بزه‌کاران بالقوه را به سوی خود جلب می‌کند.

۶. گذشت: اگر بزه‌کار تصور کند که فلان فرد از او شکایت نخواهد کرد و درصدد انتقام نخواهد آمد، احتمال انتخاب شدن او به‌عنوان بزه‌دیده افزایش می‌یابد.

(Newburn, 2007, p.345)

عوامل بروز جرایم خشونت‌آمیز

۱. نقش عوامل زیستی در وقوع جرایم خشونت‌آمیز

وقتی سخن از نقش عوامل زیستی در بزه‌کاری به میان می‌آید، بیش از هرکسی سزار لمبروزو^۱ و نظریه او را که متأثر از نظریه تکامل داروین است، به یاد می‌آوریم. لمبروزو، پزشک قانونی ایتالیایی تبار، تصور می‌نمود، راز سر به مهر بزه‌کاری را کشف کرده است: «با باز کردن جمجمه در قسمت پس‌سری، یعنی جایی که در جمجمه‌های عادی ستون فقرات قرار گرفته است، فرورفتگی واضحی را مشاهده نمودم... با دیدن آن جمجمه ناگهان مشکل خلقت مجرم برای من روشن شد، روشن هم‌چون دشتی وسیع در زیر آسمان شعله‌ور: مجرم موجودی بدوی است که غرایز توحش‌آمیز انسان اولیه و حیوان پست در او بازتاب یافته است.» (Newburn, 2007, p.124) هرچند امروزه بازتاب نظریات لمبروزو در کتاب‌های جرم‌شناسی تنها از لحاظ بررسی تکامل علم جرم‌شناسی فرهنگی حائز اهمیت است، اما نباید نقش او در اعطاء دید علمی به جرم‌شناسی را فراموش نمود. پس از لمبروزو، متفکران متعددی سعی کردند بزه‌کاری را با توجه به ساختار بدن، عوامل زیستی یا توانایی‌های ذهنی تبیین کنند. برای مثال ویلیام شلدون^۲ با توجه به شکل بدن، انسان‌ها را به سه گروه تقسیم

1. Casare lombroso.

2. William Sheldon.

کرد: فربه تن،^۱ سبتر تن^۲ و کشیده تن^۳؛ و چارلز پینگ^۴ به نقش هوش در بزه‌کاری توجه نمود. (وایت و هینز، ۱۳۸۵، ص ۱۱۳ و ۱۱۴) در علوم زیستی امروز نیز، تعیین‌هایی از بزه‌کاری، البته بارنگ و بوی کاملاً متفاوت وجود دارد. برای مثال، در پژوهش‌های متعددی به نقش وراثت، هورمون‌ها و انتقال‌دهنده‌های عصبی در رفتار پرخاشگرانه پرداخته شده است. روشن است که نمی‌توان نقش عوامل زیستی در رفتارهای آدمی از جمله خشونت و پرخاشگری را به‌کلی نادیده گرفت. تردیدها بیشتر در مورد حدّ و مرز این اثرگذاری است و البته نگرانی‌ای فراتر نیز ذهن روشن‌بینان را به خود مشغول می‌کند: اگر زمانی به قطعیت دریافتیم که فلان عامل زیستی باعث پرخاشگری می‌گردد، مبادا آزادی افراد را به‌بهانه‌ی خصلت ناخواسته آن‌ها محدودسازیم. تبیین‌های زیست‌کنونی در مورد پرخاشگری، متعدد و عموماً تخصصی، پیچیده و غیرقطعی هستند؛ بنابراین در اینجا به توضیح مختصر چند عامل مشهور اکتفا می‌کنیم. در حین مطالعه‌ی این بخش باید در ذهن داشته باشیم که عوامل زیستی، عموماً نمی‌توانند تنها موجب جرایم خشونت‌آمیز گردند، بلکه در کنار عناصر اجتماعی و محیطی جرم‌زا می‌توانند احتمال ارتکاب جرم را افزایش دهند.

۲. اختلالات مغز و دستگاه عصبی

یکی از مباحث جنجالی در زمینه نقش عوامل زیستی در بزه‌کاری به‌طور عام و خشونت به‌طور خاص، مبحث ژنتیک است. یافته‌های بعضی از دانشمندان از مطالعه دوقلوهای همسان و ناهمسان و فرزندخوانده‌ها حاکی از تأثیر عوامل وراثتی بر بزه‌کاری است. با این حال، بسیاری از جرم‌شناسان از پذیرش چنین نتایجی امتناع می‌نمایند. به نظر آنان، برای کشف رابطه‌ی ساختار ژنتیکی فرد و بزه‌کاری او، متدولوژی‌های متقن‌تر و نمونه‌های گسترده‌تری از آنچه تاکنون مشاهده کرده‌ایم، ضرورت دارد.

موضوع دیگری که در رابطه با بزه‌کاری و خشونت مدنظر گرفته است، مغز و کارکرد آن است که علم فیزیولوژی اعصاب^۵ به مطالعه آن می‌پردازد. به باور بعضی از جرم‌شناسان،

1. Endomorph.
2. Mesomorph.
3. Ectomorph.
4. Charles Goring.
5. Neurophysiology.

آسیب‌های عصبی و فیزیکی که در دوران جنینی یا هنگام تولد به نوزاد وارد می‌شود، بر رفتارهای بعدی نیز از جمله رفتارهای مجرمانه اثرگذار است (Siegel, 1998, p.136). رابطه اختلال کارکرد اعصاب و جرم، نخستین بار در سال ۱۹۶۸ و به علت حادثه دانشگاه تگزاس مورد توجه قرار گرفت. این حادثه، چارلز ویتمن^۱ پس از کشتن مادر و همسرش در دانشگاه تگزاس پناه گرفت و با یک اسلحه قدرتمند، ۱۴ نفر را کشته و ۲۴ نفر را زخمی کرد تا اینکه توسط پلیس کشته شد. کالبدشکافی ویتمن نشان داد که وی از تومور مغزی بدخیمی رنج می‌برده است. او پیش از آن به یک روان‌پزشک مراجعه کرده بود و از تمایل شدید خود به کشتن دیگران صحبت کرده بود. او یادداشت‌های دقیقی از احساسات خود تهیه کرده بود و در آن‌ها از ناتوانی‌اش در کنترل میل به کشتن صحبت کرده بود. ویتمن وصیت کرده بود که این یادداشت‌ها، برای مطالعه بیماری‌های مغزی در اختیار یک موسسه سلامت روان قرار بگیرد. (Siegel, 1998, p.136). بیماری صرع نیز می‌تواند علت رفتار پرخاشگرانه باشد «تقریباً ۱۰٪ مبتلا به صرع لوب‌گیجگاهی دارای انفجارهای گاه‌گاهی رفتار پرخاشگرانه بدون جهت هستند». (کالات، ج ۲، ۱۳۷۶، ص ۶۱۲) یکی از مهم‌ترین راه‌های تشخیص اختلالات مغزی و صرع، ثبت امواج مغزی با استفاده از دستگاه الکتروانسفالوگراف^۲ است که نتایج حاصل از آن در بین مردم به «نوار مغزی» مشهور است. طی یکی از بزرگ‌ترین پژوهش‌ها در مورد نوار مغزی غیرعادی و جرم، ۳۳۵ بزه‌کار جوان که مرتکب جرائم خشونت‌آمیز شده بودند، به‌طور اتفاقی انتخاب شدند. این افراد به دو گروه تقسیم شدند: کسانی که عادتاً مرتکب رفتارهای خشونت‌آمیز می‌شدند و کسانی که تنها یک جرم خشونت‌آمیز مرتکب شده و به خاطر همان عمل محبوس شده بودند. نتایج آزمایشی نشان داد که ۶۵ درصد از افراد گروه اول نوار مغزی غیرعادی دارند در حالی که از گروه دوم ۲۴ درصد چنین وضعی داشتند که با خارج کردن نمونه‌های مصروع، عقب‌مانده ذهنی و آسیب‌دیدگان از ضربه‌مغزی رقم آن به ۱۲ درصد کاهش یافت که همان رقم دارندگان نوار مغزی عادی (غیر بزه‌کار) است. (Siegel, 1998, p.137).

فیزیولوژی اعصاب علمی است که به مطالعه‌ی کارکرد سلسله اعصاب و اجزاء تشکیل دهنده‌ی آن می‌پردازد.

(پورافکاری، ج ۲، ۱۳۷۶، ص ۹۹۱)

1. Charles Whitman.
2. Electroencephalograph (EEG).

پژوهش دیگری بر روی ۲۲ مرد که هر ماه ۳ الی ۴ بار حمله‌های پرخاشگرانه داشته و ۵ نفر از آن‌ها مرتکب قتل شده بودند، نشان داد که ۱۴ نفر از آن‌ها دارای نابه‌هنجاری در نوار مغزی هستند. (کالات، ج ۲، ۱۳۷۶، ص ۶۱۴). مطالعاتی که برای نوجوانان و بزرگسالان صورت گرفته است، نوار مغز غیرعادی را با وضعیت‌های چون ناتوانی در کنترل تکانه، عدم سازگاری با محیط و رفتارهای خصمانه، عیب جویانه، رنجش آور و تخریب‌کننده مرتبط دانسته‌اند. (Siegel, 1998, p.137). همچنین می‌توان به تحقیق آدریان رین^۱ اشاره کرد. وی ۴۰۰۰ نوزاد دانمارکی را مورد پژوهش قرار داد و چنین نتیجه گرفت که اکثر کودکانی که از دشواری‌های هنگام زایمان رنج می‌برده‌اند، بعدها توسط مادران خود نیز طرد گشته و به‌سوی بزه‌کاری سوق یافته‌اند. به بیان رین، دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد ذهن قاتلان متفاوت از غیر قاتلان کار می‌کند و برای این وضع، دلایل محکمی ارائه می‌کند، که بین کارکرد مغز و بزه‌کاری ارتباط وجود دارد. (Reid, 2003, p.97).

مسئله‌های دیگری نیز برای مطالعه مغز و دستگاه عصبی وجود دارد، برای مثال توپوگرافی نشر پوزیترون^۲ که نشان می‌دهد کدام نواحی مغز، فعالیت متابولیک بیشتری دارند (پور افکاری، ج ۲، ۱۳۷۶، ص ۱۱۵۳). این روش برای فهم تفاوت در فرایند تفکر، احساسات قاتلان و مرتکبان جرائم غیر خشونت‌آمیز مورد استفاده قرار گرفته است. در مجموع بعضی از محققان از این مطالعات چنین نتیجه گرفتند که بخشی از تبیین رفتار خشونت‌آمیز با پرخاشگرانه یا مبحث بیولوژیکی است و بخش دیگر آن با مفهوم این امر است که ذهن، خود را با تهدیدهای محیطی چون فقر، سوءاستفاده و غفلت سازگار می‌کند. این سازگاری ممکن است کودکانی را که به‌طور وراثتی آسیب‌پذیرتر هستند، بیشتر مستعد خشونت کند. (Reid, 2003, p.79).

۳. نقش اختلالات روانی در جرایم خشونت‌آمیز

رابطه اختلالات روانی و جرم از دیرباز در روان‌شناسی و جرم‌شناسی مدنظر بوده است. به‌طور کلی دو شیوه برای ارزیابی رابطه جرم و اختلالات روانی به کار گرفته می‌شود: اول: بررسی اختلالات روانی و میزان شیوع آن در مجرمین زندانی؛ دوم: بررسی جرائم و میزان

1. Adrian Raine.

2. Positron emission tomography (PET).

آن در بیمارستان روانی بررسی شد. (Jones, 2000, p.40) دلایل زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد اختلالات روانی در میان زندانیان مرتکب جرائم خشونت‌آمیز و غیر آن نرخ بالایی دارد. طبق پژوهش‌های اخیر در ایالات متحده آمریکا، تعداد بیماران روانی درگیر در فرایند کیفری و با تعداد این افراد در جمعیت عادی، شدیداً نامتناسب است. (Siegel, 1998, p.149) همچنین گفته شده است که در کشورهایی که نرخ جرم پایین است، عمده جرائم توسط بیماران روانی صورت می‌گیرد. (بحرینیان و دیگران، ۱۳۸۱، ص ۱۶۴). یک پژوهش در سوئد حاکی از آن است که رابطه مستقیم بین رنج بردن از یک اختلال روانی شدید و ارتکاب جرم تا سن ۳۰ سالگی وجود دارد. طبق این پژوهش، از بین مردان برخوردار از سلامت روان در حد ۳۲٪ یک‌بار سابقه ارتکاب جرم دارند، در حالی‌که این نسبت در میان مردانی که از یک نوع اختلال شدید روانی رنج می‌برند، در حدود ۵۰٪ است. (Newburn, 2007, p.845) رابطه‌ی اختلال روانی و جرم در جرایم خشونت‌آمیز از قطعیت نسبی بیشتری برخوردار است. داده‌های موجود حاکی از آن است که بعضی از نشانه‌های بیماری‌های روانی، مسبب خشونت از سوی بیمار می‌شوند، از جمله این باورهای هذیانی که دیگران می‌خواهند به او آسیب برسانند، ذهن او توسط نیروهایی خارج از قدرتش کنترل می‌شود و دیگران افکار خاصی را وارد ذهن او می‌کنند. (Siegel, 1998, p.150) طبق پژوهش‌های انجام شده، قاتلان بیش از دیگران از برخی خصوصیات نظیر رفتارهای تکانه‌ای، حساسیت و آسیب‌پذیری نسبت به استرس، اختلال در کنترل هیجانات به خصوص خشم، اختلال در روابط بین فردی، سادیسم جنسی، پدوفیلی و پارافیلی و اختلالات شخصیت ضد اجتماعی، پارانوئید، نارسیستیک، دوری‌گزین و اسکیزوئید رنج می‌برند (امام‌هادی و دیگران، ۱۳۸۵، صص ۱۵۹-۱۵۸). از میان اختلالات روانی چهار بیماری اسکیزوفرنی، افسردگی شدید، اختلال شخصیت ضد اجتماعی و الکلیسم، بیشترین ارتباط را با قتل دارند (گلر و دیگران، ۱۳۷۷، ص ۴۵۳). در اینجا توضیح مختصری از سه بیماری اول خواهیم داشت.

۳-۱. اسکیزوفرنی^۱

«مشخصات اصلی اسکیزوفرنی آمیزه‌ای از نشانه‌ها و علائم مشخص‌کننده (مثبت و منفی) است که برای بخش قابل ملاحظه‌ای از یک دوره یک‌ماهه... همراه با نشانه‌هایی از تداوم اختلال برای حداقل شش ماه وجود داشته باشد... این نشانه‌ها و علائم با نارسایی قابل توجه در کارکردهای اجتماعی و شغلی همراه هستند... علائم مشخصه اسکیزوفرنی مشتمل بر طیف وسیعی از نارسایی‌ها در کارکرد شناختی و هیجانی است که ادراک، تفکر استنتاجی، زبان و ارتباط، کنترل رفتار، عاطفه، سیالی و باربری اندیشه و کلام، توانایی لذت بردن، اراده و سائق و توجه را در برمی‌گیرد. هیچ علامتی به‌تنهایی تعیین‌کننده‌ی اسکیزوفرنی نیست، این تشخیص مستلزم شناخت منظومه‌ای از نشانه‌ها و علائم همراه با کارکردهای شغلی و یا اجتماعی آسیب‌دیده است. علائم مشخصه (اسکیزوفرنی) را می‌توان به دو مقوله وسیله مثبت و منفی تقسیم کرد. علایم مثبت ظاهراً انعکاس تحریف یا افراط در کارکردهای طبیعی است درحالی‌که علایم منفی ظاهراً انعکاس کاهش یا از دست دادن آن‌هاست. علائم مثبت دربرگیرنده‌ی تحریف یا غلو در تفکر استنتاجی (هذیان‌ها)، ادراک (توهمات)، زبان (تکلم آشفته) و کنترل رفتار (رفتار آشکارا آشفته یا کاتاتونیک) است. این علائم مثبت ممکن است مرکب از دو بعد مشخص باشد که به تناوب با مکانیزم‌های عصبی و هم بسته‌های بالینی مختلف مرتبط باشند: «بعد سایکوتیک» مشتمل بر توهمات و هذیان‌هاست، درحالی‌که «بعد آشفته» کلام و رفتار آشفته را شامل می‌شود. علایم منفی محدودیت‌هایی در دامنه و شدت بیان هیجانی (بی‌تفاوتی عاطفی)، سیالی و باروری اندیشه و تکلم (حرف نزدن) و شروع رفتار هدف‌دار (فقدان اراده) است. هذیان‌ها، باورهای نادرستی هستند که معمولاً مشتمل بر تفسیر غلط ادراکات یا تجربیات هستند. محتوای آن‌ها ممکن است دربرگیرنده‌ی انواع موضوع‌ها (مثلاً گزند آسیب، اشاره، جسمانی، مذهبی یا خودبزرگ‌بینی) باشد. هذیان‌های گزند آسیب شیوع بیشتری دارند. در این دو هذیان‌ها، شخص معتقد است که مورد اذیت، تعقیب، فریب، توطئه یا تمسخر قرار دارد. هزینه‌های اشاره نیز شایع هستند که در آن‌ها شخص معتقد است، برخی ایما و اشاره‌ها، پیام‌های کتاب‌ها، روزنامه‌ها، اصوات یا دیگر نشانه‌های محیطی به‌طور اختصاصی معطوف به وی

1. Schizophrenia.

هستند. تمیز بین یک هذیان و یک ایده به شدت پایدار گاهی اوقات به دشواری صورت گرفته و به درجه‌ی اعتقاد به این که این باور، علی‌رغم شواهد روشن متناقض استمرار دارد، بستگی دارد... توهّمات ممکن است در هر دستگاه حسی (شنوایی، بینایی، بویایی، چشایی و لامسه) پدیدار شوند، اما توهّمات شنیداری بیشترین شیوع را دارد و مشخصه اسکیزوفرنی قلمداد می‌شوند. توهّمات شنیداری معمولاً به صورت اصواتی خواه آشنا یا ناآشنا تجربه می‌شود که متمایز از افکار خود شخص درک می‌گردد. محتوای توهّم ممکن است کاملاً متغیر باشد، گرچه اثبات تحقیرآمیز با تهدیدآمیز شروع ویژه‌ای دارند.» (راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی، ج ۱، ۱۳۷۹، صص ۴۱۲-۴۱۱)

یکی از انواع فرعی اسکیزوفرنی نوعی پارانوئید^۱ است. «علامت اصلی اسکیزوفرنی پارانوئید، وجود هذیان‌ها یا توهّمات شنیداری بارز در ضمن حفظ نسبی یک کارکرد شناختی و عاطفی است... هذیان‌ها نوعاً، گزند و آسیب یا خودبزرگ‌بینی و یا هر دو هستند، اما هذیان‌ها راجع به دیگر موضوع‌ها مثلاً (حسادت، دین‌داری و یا جسمانی کردن) نیز ممکن است پدیدار شوند. هذیان‌ها ممکن است متعدد باشند، اما معمولاً حول و حوش موضوع منسجمی سازمان می‌یابند. توهّمات نیز از همان نوع و با محتوای موضوع هذیانی در رابطه‌اند. علائم همراه عبارت‌اند از: اضطراب، خشم، گوشه‌گیری و مشاجره‌کردن. این افراد ممکن است یک حالت برتر و ترحم‌آمیز داشته باشند که یا به صورت تصنعی و رسمی است و یا به شکل تمایل افراطی برای تمایلات بین فردی. موضوعات گزند و آسیب فرد را مستعد رفتار خودکشی و ترکیبی از هذیان‌های گزند و آسیب به خودبزرگ‌بینی همراه باخشم، فرد را مستعد خشونت می‌کند.» (همان ص ۴۳۰). چنین به نظر می‌رسد که اسکیزوفرنی بیش از هر اختلال روانی دیگری با خشونت رابطه دارد. بعضی از بیماران اسکیزوفرنیک مرتکب جرائم مهمی چون قتل، آتش‌افروزی یا تهدید به قتل می‌شوند. چنین رفتارهای غالباً در پاسخ به هذیان‌های گزند و آسیب یا توهّمات شنیداری که به فرد دستور حمله می‌دهند، صورت می‌گیرد. از این رو گفته شده است که تهدید و خشونت اسکیزوفرنیک‌ها را باید جدّی گرفت (کلدر و دیگران، ۱۳۷۷، ص ۴۵۵)

از جمله مطالعاتی که در مورد رابطه اسکیزوفرنی با جرائم خشونت‌آمیز صورت گرفته

1. Paranid.

است، مطالعه تیلر^۱ بر روی نمونه‌ای از قاتلان محکم به حبس ابد در انگلستان است. وی گزارش داد که بیش از ۶۶٪ مردان و زنان محکوم به حبس ابد در زندان‌های لندن به‌نوعی اختلال روانی مبتلا هستند و در حدود ۱۰٪ این تعداد سایکوتیک (عمدتاً اسکیزوفرنیک) هستند. افسردگی و اختلال شخصیت، اختلالات شایع دیگر در این نمونه بودند. (Hollin, 1998, p.106) یک پژوهش دیگر در سوئد نشان داد که احتمال ارتکاب جرائم خشونت‌آمیز از سوی اسکیزوفرنیک‌ها پس از مرخصی از بیمارستان، چهار برابر جمعیت عادی است. البته بیشتر جرایم خشونت‌آمیز این افراد شدید نبوده و هیچ موردی از قتل گزارش نشده بود. (Jones, 2000, p.41) در متون روانشناسی جرم، از مادر کشی^۲ به‌عنوان جرم اسکیزوفرنیک نام برده شده است. این امر احتمالاً یا به دلیل حساسیت مفرد بیماران اسکیزوفرنیک به طرد شدن از سوی خانواده یا به دلیل تمایلات جنسی به مادر و وابستگی توأم با خشونت نسبت به وی است. (بحرینیان و دیگران، ۱۳۸۱، ص ۱۶۹) همچنین گرین^۳ پس از مطالعه بر روی یک نمونه ۵۸ نفری از مردانی که مرتکب مادرکشی شده و در یک بیمارستان روانی بستری بودند، گزارش داد که ۷۴٪ از آن‌ها مبتلابه اسکیزوفرنی هستند. (Hollin, 1998, p.106) پژوهش دیگر، پژوهش اپلبای^۴ و همکارانش در مورد قتل گزارش شده در انگلستان از آوریل ۱۹۹۶ تا نوامبر ۱۹۹۷ می‌باشد. طبق یافته‌ی این محققین، ۴ درصد از قتل‌های مذکور توسط بیماران اسکیزوفرنیک ارتکاب یافته است. (Jones, 2000, p.41)

۲-۳. افسردگی

«علامت اصلی اختلال افسردگی اساسی یک دوره‌ی حداقل یک هفته‌ای است، که در طی آن یا خلق فرد افسرده است و یا علاقه و احساس لذت را تقریباً در همه فعالیت‌ها از دست می‌دهد. در کودکان و نوجوانان، خلق ممکن است تحریک‌پذیر باشد تا غمگین. افراد هم‌چنین باید حداقل چهار علامت دیگر را تجربه کنند که عبارت‌اند از: تغییر در اشتها یا وزن، خواب و فعالیت روانی - حرکتی، کاهش انرژی، احساس بی‌ارزشی یا گناه، دشواری در اندیشیدن، تمرکز و یا تصمیم‌گیری یا افکار تکرارشونده‌ی مرگ یا اندیشه‌پردازی، طرح و اقدام

1. Taylor.
2. matricide.
3. Green.
4. Appleby.

برای خودکشی. برای به دست آوردن یک دوره افسردگی اساسی، یک علامت باید یا اخیراً به وجود آمده باشد و یا در مقایسه باحالت پیش از دوره افسردگی این فرد آشکارا بدتر شده باشد. علائم باید برای بیشتر ساعات روز، تقریباً هر روز دو هفته پیوسته استمرار یابند. دوره‌ی افسردگی باید از نظر بالینی با در ماندگی قابل ملاحظه یا آسیب در کارکردهای اجتماعی و شغلی یا دیگر زمینه‌های مهم همراه باشد. در بعضی افراد با دوره‌های خفیف‌تر ممکن است فرد کارکرد ظاهراً طبیعی داشته باشد، اما نیازمند تلاش بسیار زیادی است» (راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی، ج ۱، ۱۳۷۹، ص ۴۷۶). افسردگی گاه می‌تواند با علایم سایکوتیک (توهم و هذیان) همراه باشد (همان، ص ۴۸۱) در احراز رابطه‌ی سببیت بین افسردگی (در واقع هر نوع بیماری روانی) و جرم مشکلاتی وجود دارد. در واقع، حالات مختلفی در خصوص ماهیت رابطه‌ی این دو پدیده قابل تصور است. بیمار، ممکن است به علت افسردگی‌اش مرتکب جرم شود، حال آن‌که ممکن است فرد پس از ارتکاب جرم به خاطر احساس گناه یا تحمل حبس دچار افسردگی شود، این احتمال نیز منتفی نیست که مرتکب در زمان ارتکاب جرم مبتلابه افسردگی بوده باشد، اما افسردگی سبب اصلی ارتکاب جرم از سوی او نباشد. (Hollin, 1998, p107) در بعضی از مبتلایان به افسردگی شدید همراه با توهم و هذیان، گاه این تفکر وجود دارد که دیگران اگر زنده بمانند زندگی‌اش سراسر درد و بدبختی و رنج خواهد بود و برای رهایی نزدیکان خود از رنج زندگانی، مرتکب قتل آنان می‌شوند. در این حالت بزه دیده معمولاً یکی از اعضای خانواده مرتکب، به خصوص فرزند اوست. در اغلب این موارد، بیمار افسرده سپس دست به خودکشی می‌زند. گاه نیز زنی که در افسردگی شدید پس از زایمان به سر می‌برد، مرتکب قتل نوزاد خود می‌شود (گلدر و دیگران، ۱۳۷۷، صص ۴۵۶-۴۵۵). وست^۱ ۷۸ مورد قتل را بررسی نموده که قاتل در نهایت دست به خودکشی زده بود. وی دریافت که ۲۸ نفر از نمونه‌ی وی در زمان ارتکاب جرم مبتلابه افسردگی بوده‌اند. (Hollin, 1998, p.108) علاوه بر قتل، افسردگی می‌تواند منتهی به اعمال خشونت و ضرب و جرح، به خصوص نسبت به اعضای خانواده‌ی بیمار نیز بشود. (Ibid, p.108) بد نیست این مطلب را نیز در ذهن داشته باشیم که گاه یک بیمار افسرده، به دروغ به ارتکاب جرمی اقرار می‌کند چون تصور می‌کند که مستحق مجازات است. (گلدر و دیگران، ۱۳۷۷، ص ۴۵۶).

1. West.

۳-۳. اختلال شخصیت ضداجتماعی

برخی از دانشمندان متوجه شدند که بیشترین فراوانی در میان اختلال‌های روانی در میان مجرمین و متهمان، به ویژه در جرایم خشونت‌آمیز مربوط به اختلال‌های شخصیتی است. اختلال شخصیت، به یک شیوه و الگوی رفتاری تکراری فرد گفته می‌شود که به‌طور قابل ملاحظه‌ای از آنچه مورد انتظار محیط فرهنگی اوست، فاصله می‌گیرد. شخصیت سایکوپات، یک اختلال ویرانگر و یک شاخص قوی برای ارتکاب جنایات بعدی خشونت‌آمیز می‌باشد. به همین نسبت احتمال شکست در درمان آن‌ها بیش از سایر بیماران می‌باشد. این اختلال با ویژگی‌هایی نظیر نداشتن نگرانی از احساسات یا رنج بردن دیگران و عدم پشیمانی بعد از ضربه زدن به دیگر اشخاص شناخته می‌شود و معمولاً با مشکلاتی نظیر تهاجم، تجاوز جنسی و سوء مصرف مواد مخدر همراه است. قاتلان سریالی اغلب مبتلا به این بیماری هستند. این مجرمان زمان زیادی را صرف خیال‌بافی و برنامه‌ریزی برای ارتکاب جرم می‌کنند و شیوهی آدمکشی آنها، معمولاً گویای نوعی آسیب روانی می‌باشد. با این حال مبتلایان به این بیماری منحصراً مرتکب قتل نمی‌شوند، بلکه ممکن است طیف متنوعی از جرایم خشونت‌آمیز را مرتکب شوند. (جمالی، ۱۳۹۷، ص ۱۳) «علامت اصلی اختلال شخصیت ضداجتماعی، الگوی نافذ بی‌اعتنایی و تجاوز به حقوق دیگران است که در کودکی یا اوایل نوجوانی شروع می‌شود و تا بزرگسالی ادامه می‌یابد. این الگو همچنین اختلال شخصیت سایکوپات، سوسیوپات یا غیراجتماعی نیز نامیده شده است.

برای دادن تشخیص بیماری فرد باید دارای حداقل ۱۸ سال سن بوده و سابقه‌ای از بعضی علایم اختلال سلوک در قبل از ۱۵ سالگی وجود داشته باشد. اختلال سلوک مشتمل بر الگوی تکراری و پایداری از رفتار است که در آن حقوق اساسی دیگران یا هنجارها و قواعد اساسی متناسب با سن زیر پا گذاشته می‌شوند. رفتارهای خاص تعیین کننده اختلال سلوک در یکی از چهار طبقه‌ی زیر قرار می‌گیرند؛ و پرخاشگری نسبت به انسان‌ها و حیوانات، فریبکاری با سرقت، یا زیر پا گذاشتن شدید قوانین است.

الگوی رفتار ضداجتماعی تا بزرگسالی ادامه می‌یابد. افراد مبتلابه اختلال شخصیت ضداجتماعی در ارتباط با رفتار نامشروع در همخوانی یا هنجارهای اجتماعی ناتوان هستند. آن‌ها ممکن است دست به انجام اعمال تکراری بزنند که زمینه را برای دستگیریشان (خواه

دستگیر شوند و خواه نشوند) فراهم سازد، نظیر تخریب دارایی، حمله کردن به دیگران، دزدی، یا به مشاغل غیرقانونی می‌پردازند.

اشخاص مبتلابه این اختلالات، نسبت به آرزوها، حقوق یا احساسات دیگران بی‌اعتنا هستند، آن‌ها برای به دست آوردن سود یا لذت شخصی (مثلاً به دست آوردن پول، سکس، یا قدرت) دست به اعمال فریبکارانه و تقلب می‌زنند... افراد مبتلابه اختلال شخصیت ضداجتماعی تحریک‌پذیر و پرخاشگر هستند و ممکن است مکرراً دست به انجام نزاع‌ها و حملات فیزیکی (از جمله زدن همسر یا زدن کودک) بزنند، اعمال پرخاشگرانه که برای دفاع از خود یا شخص دیگر ضروری است، به‌عنوان شاهی برای این ملت به حساب نمی‌آید، این افراد همچنین نسبت به ایمنی خود و دیگران بی‌اعتنایی نشان می‌دهند. این بی‌اعتنایی ممکن است خود را در رفتار رانندگی (سرعت‌های غیرمجاز مکرر، رانندگی هنگام مستی، تصادف‌های متعدد) نشان دهد. در آن‌ها ممکن است به رفتارهای جنسی یا استفاده از مواد دست بزنند، که از نظر پیامدهای مضر آن‌ها خطر بالایی داشته باشند. آن‌ها ممکن است در مراقبت کردن از یک کودک، ناتوان یا بی‌اعتنا باشند. به‌طوری‌که کودک را در معرض خطر قرار دهند. افراد مبتلابه اختلال شخصیت ضداجتماعی در مقابل پیامدهای اعمالشان احساس پشیمانی کمی می‌کنند. آن‌ها ممکن است نسبت به آسیب رساندن، به رفتاری یا دزدی از دیگران بی‌تفاوت باشند یا استدلال سطحی ارائه دهند. این افراد ممکن است قربانیان را به علت جاهل بودن و درمانده بودن سرزنش کنند، یا سرنوشت آنان را حقیقتاً بدانند، ممکن است پیامدهای مضر اعمالشان را به حداقل برسانند یا به‌راحتی بی‌تفاوتی کامل نشان دهند. افراد مبتلابه اختلال شخصیت ضداجتماعی غالباً فاقد احساس همدلی هستند. آن‌ها افرادی سنگدل، بدبین، آزارنده و بی‌ملاحظه نسبت به حقوق دیگران هستند... این افراد ممکن است که سالیان درازی را در مؤسسات کیفری سپری کنند. برای افراد مبتلابه اختلال شخصیت ضداجتماعی، از افراد جمعیت عمومی احتمال بیشتری وجود دارد که مرگ زودرس از طریق روش‌های خطرناک (مثلاً خودکشی، تصادف و قتل) رخ دهد.» (راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی، ۱۳۷۹، ج ۲، صص ۳۴۹-۳۴۷) اختلال شخصیت ضداجتماعی در بزه‌کاری و خشونت شدیداً مؤثر است. یکی از علل این وضع، فقدان احساس گناه به خاطر خطاهای خود و فرزندان، احساس دلسوزی نسبت به سایرین،

از جمله قربانیان این جرم است. (گلر و دیگران، ۱۳۷۷، ص ۴۵۶)

ویژگی‌های دیگری را نیز برای کسانی که از این اختلال رنج می‌برند برشمرده‌اند، از جمله جذابیت ظاهری، خودبزرگ‌بینی، مستعد بودن برای احساس کسالت، دروغ‌گویی غیرمتعارف، نداشتن اهداف واقع‌بینانه درازمدت. ضداجتماعی‌ها معمولاً نمی‌توانند به دیگران اعتماد کنند و از این‌رو اصلاح و درمان آن دشوار است. این افراد عموماً برداشتی منفی از طریق طرف مقابل دارند و قبل از ارزیابی یک موقعیت، متوسل به خشونت می‌شوند (Jones, 2000, p.42). از جمله پژوهش‌هایی که در ارتباط با جرائم خشونت‌آمیز اختلال شخصیت ضداجتماعی صورت گرفته است، مطالعه بلک برن^۱ بر روی گروهی از محکومین جرائم خشونت‌آمیز می‌باشد. پژوهش وی بر روی این گروه، منجر به شناسایی ۴ دسته گردید، از جمله دو دسته که وی آن‌ها را ضداجتماعی‌های اولیه^۲ و ضداجتماعی‌های ثانویه^۳ نامید. ویژگی گروه اول: ستیزه‌جوی بالا و اضطراب و مشکلات روان‌شناختی پائین است و ویژگی گروه دوم: ستیزه‌جویی بالا و همچنین اضطراب، احساس گناه و اختلالات روان‌شناختی زیاد است. بلک برن برای تمایز این دو گروه، توجه ما را به دو عنصر جلب نموده است: «ضداجتماعی بودن» و «اهل معاشرت بودن». ضداجتماعی‌های اولیه در هر دو فاکتور نمره بالایی کسب می‌کنند. در حالی که ضداجتماعی‌های ثانویه اهل مشارکت و معاشرت نبوده و معمولاً منزوی هستند. بلک برن به شواهدی دست‌یافت که نشان می‌دهد ضداجتماعی‌های اولیه بیشتر مرتکب جرائم خشونت‌آمیز می‌شوند، در حالی که گروه دوم بیشتر مرتکب جرائم جنسی می‌گردند (Hollin, 1998, p.117).

۴. سوء مصرف مواد مخدر و الکل

استعمال مواد مخدر و الکل یکی از مهم‌ترین معیارهای ارتکاب جرائم خشونت‌آمیز است. الکل تضعیف‌کننده‌ی سیستم عصبی مرکزی است که عملکردهای جسمی معینی (که توسط سیستم عصبی کنترل می‌شود) را کند می‌کند. از جمله مهم‌ترین این عملکردهای تضعیف‌شده، مهارت تصمیم‌گیری است. الکل بازدارندگی را کاهش و احتمال خطرپذیری

1. Blackburn.
2. Primary Psychopaths.
3. Secondary Psychopaths.

را افزایش می‌دهد و بروز خشونت را تسهیل می‌کند. الکل نه تنها در ارتکاب جرم خشونت‌آمیز، بلکه در تکرار آن نیز نقش مهمی ایفا می‌کند. تکرار جرم در میان مجرمینی که از الکل، مواد مخدر یا هردوی آن‌ها استفاده می‌کنند، حداقل بیش از دو برابر جرایم ارتكابی کسانی است که از این مواد استفاده نمی‌کنند. (همان، ص ۱۳ و ۱۴) این امر بیانگر تبیین خشونت به مفهوم رابطه علت و معلولی میان این عوامل و بروز خشونت نیست. بدیهی است وقتی فردی زیاد مشروبات الکلی می‌نوشد، تهاجمی‌تر رفتار می‌کند. اما این لزوماً بدان مفهوم نیست که مصرف الکل شرط کافی و یا حتی لازم برای ارتکاب رفتار مجرمانه است. مصرف زیاد الکل در میان مجرمان خشن ممکن است با هدف افزایش خطرپذیری مجرمانی انجام شود که از گذشته وارد حرفه‌های جنایی شده‌اند و بیانگر ارتباط علت و معلولی میان مستی و خشونت نباشد، با این وجود، زیاده‌روی در مصرف مشروبات الکلی فرصت‌انواعی از تعامل را برای فرد مصرف‌کننده به وجود می‌آورد و ترکیب این وضعیت با فرهنگ مستی توأم با خشونت، مصرف الکل را در فرآیند خشونت ورزیدن سهم می‌کند. مطالعه وضعیت خشونت در کشورهای اسلامی که مصرف مشروبات الکلی آن بسیار پایین است، می‌تواند از این حیث، نتایج بسیار مفیدی دربر داشته باشد. (فرجیها، ۱۳۸۶، ش ۱، ص ۱۰)

۵. عامل جنسیت در جرایم خشونت‌آمیز

یکی از مباحث و موضوعات مهم در بررسی جرایم، توجه به آن‌ها به تفکیک دو جنس است. معمولاً حس می‌شود که جرم خشن جرمی است که مردان مرتکب می‌شوند، زیرا خشونت آن‌هم در چنین سطحی از زنان برنمی‌آید. اما این موضوع را باید از طریق بررسی‌های آماری و تبیین‌های علمی شناخت. حسین عالی‌پور در مقاله (فمینیسم و جرم‌شناسی) ضمن ارائه توضیحی از فمینیسم به رابطه آن با جرم‌شناسی پرداخته و می‌نویسد: فرهنگ‌های لغت، فمینیسم را نهضت طرفداری از حقوق سیاسی و اجتماعی زنان تعریف کرده‌اند. (انوری، ۱۳۸۲، ص ۴۰۳) با وجود اینکه توجه به بزه‌کاری و بزه‌دیدگی زنان از سال‌های نخستین تولد دانش جرم‌شناسی مورد توجه جرم‌شناسان قرار گرفت، اما تأثیر اندیشه‌های فمینیستی در دانش مزبور در دفاع از زن و حقوق وی، در نیمه نخست قرن

بیستم در قالب «فمینیسم تجربه‌گرا» ظهور کرد. به اعتقاد فمینیست‌های تجربه‌گرا اصولاً دانش جرم‌شناسی یک دانش مرد محور است و با توسل به تحقیقاتی که بر روی زنان بزه‌دیده انجام دادند، بر آن شدند تا زنان را از تحقیقات کلیشه‌ای خارج ساخته و به جرم‌شناسی جنبه‌ی بی‌طرفانه بخشند. تحقیقات فمینیسم تجربی در رابطه با زنان و پدیده مجرمانه مبتنی بر قضاوت ارزشی و منتقدانه نبود، بلکه این تجربیات فمینیسم را در مسیری قرار داد تا به مفهوم حقیقی خویش یعنی «فمینیسم انتقادی» وارد شود. فمینیست‌ها از جهت نوع و نرخ بزه‌کاری، بزه‌دیدگی، نحوه رسیدگی کیفری و کنترل اجتماعی قائل به سیاستی جدا از سیاستی هستند که در مورد مردان اعمال می‌شود. آنان در این مورد که آیا یافته‌های جرم‌شناسی نسبت به زنان بزه‌کار و بزه‌دیده قابل اعمال است، تشکیک می‌کنند.

آمار جنایی بیانگر این است که: اولاً: زنان در مقایسه با مردان به مراتب کمتر مرتکب جرم می‌شوند. ثانیاً: همان میزان جرم هم از خشونت و جدیت کمتری برخوردار است. ثالثاً: جرایم زنان غالباً در زمره جرایمی است که مردان یا قادر به ارتکاب آن نیستند مثل همجنس‌بازی، بچه کشی و... یا کمتر مرتکب آنها می‌شوند. (نجفی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۲) از جهت کم بودن نرخ بزه‌کاری زنان، به نظر می‌رسد که تعداد زیادی از جرایم زنان از نگاه فمینیست‌ها مخفی مانده است. «پولاک» معتقد است در آمارهای رسمی میزان ارتکاب جرم زنان کمتر از آنچه واقعیت دارد نشان داده می‌شود. زنان به اندازه مردان مرتکب جرم می‌شوند، اما جرایم زنان اغلب گزارش نمی‌شود. هر چند برابری نرخ بزه‌کاری زنان و مردان توسط آمار و ارقام به شدت مورد تردید است، اما باید به دو نکته توجه داشت اولاً: بزه‌کاری سیاه یا پنهان در نزد زنان بسیار است. زنان همان اندازه که به جرایم خشن بی‌علاقه‌اند، به ارتکاب جرم در خفا علاقه شدید دارند و بسیاری از جرایم مخفی آن‌ها نظیر جرایم جنسی یا سرقت از فروشگاه‌ها کشف نمی‌شود. ثانیاً: برخورد سیستم عدالت کیفری با زنان متهم معمولاً با انعطاف صورت می‌گیرد. چنان‌که نمی‌توان ادعا نمود زن دارای تیپ مجرمانه نیست، زیرا فرصت ارتکاب جرم نمی‌یابد. محدودیت‌های خانوادگی، گرفتاری ناشی از تربیت بچه، همسرداری، دوران حاملگی و محدودیت‌های دختران در روابط اجتماعی نوعی پیشگیری وضعی در ارتکاب جرم زنان به حساب می‌آید. (معظمی، ۱۳۸۳، ص ۵۲۷) ثالثاً: از حیث ماهیت جرم نیز زنان بیشتر به ارتکاب جرایمی نظیر بچه‌کشی، همجنس‌بازی، سرقت

از فروشگاه‌ها، معاونت در ارتکاب جرم و... اقدام می‌کنند، زیرا شیوع این جرایم وابسته به موقعیت مناسب ارتکاب جرم می‌باشد. بنابراین نوع و ماهیت جرایم ارتكابی زنان با مردان متفاوت نیست، بلکه کثرت انجام برخی از این جرایم توسط زنان به‌گونه‌ای است که از حیث جرم‌شناسی از آن‌ها به‌عنوان جرایم زنان یاد می‌شود. همچنان که در جرایم زنان نیز خشونت یافت می‌شود. با این حال می‌توان بچه‌کشی، کودک‌آزاری و همسرکشی را در زمره جرایم خشن زنان به حساب آورد. همچنان که ساترلند و کرسی معتقدند: «اختلاف فاحش جرایم زنان و مردان ناشی از اختلاف موقعیت اجتماعی این دو جنس است. اما از وقتی که در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی مساوات بین زنان و مردان برقرار شد و زنان استقلال اقتصادی یافتند، میزان ارتکاب جرم زنان به میزان جرایم مردان نزدیک شد» (معظمی، ۱۳۸۲، ص ۵۳۳).

نتیجه‌گیری

تحلیل جرائم خشونت‌آمیز با در نظر گرفتن مجموعه‌ای از عوامل زیستی، روانی و اجتماعی ممکن است. خشونت در نتیجه یک فرایند خطی علت و معلولی اتفاق نمی‌افتد، بلکه بیشتر در اثر تعامل عوامل زیستی، اجتماعی، شناختی و هیجانی ایجاد می‌شود. این عوامل ممکن است در طول زمان تغییر کرده و یکدیگر را تحت تأثیر قرار دهد. انسان موجودی چند بعدی است و رفتارهای او را نیز نمی‌توان تنها از یک بعد مورد مطالعه قرارداد. هرچند ممکن است در یک قتل، نقش یک عامل زیستی روانی یا اجتماعی پررنگ تر از سایر عوامل به نظر برسد، اما این وضع نباید تا تحقیق و بررسی کامل به نفی احتمال اثرگذاری سایر عوامل منتهی گردد. در خصوص تبیین‌های نظری مطرح‌شده، هرچند نمی‌توان برای تبیین جرائم خشونت‌آمیز تنها برای یک نظر اتکا نمود، اما می‌توان گفت نظریه‌های یادگیری (به‌خصوص نظریه یادگیری اجتماعی)، نظریه‌های خورده فرهنگی (به‌خصوص نظریه‌های کوهن میلر و خورده فرهنگ خشونت) و نظریه‌های مربوط به بزه‌دیده بیشترین کارایی را در تبیین قتل دارد. طبق نظریه‌های خورده فرهنگی گاه ارزش‌ها و هنجارهای طبقات محروم، خشونت را ابزار مشروعی برای حل اختلافات می‌دانند و بر اساس نظریه یادگیری اجتماعی، افراد باورها و رفتارهای خشونت‌آمیز از محیط خود قرار می‌گیرند. این وضعیت می‌تواند بسیاری از

قتل‌های خانوادگی و ناموسی را تبیین نماید. مهم‌ترین مصادیق جرائم خشونت‌آمیز، ایراد ضرب و جرح عمدی، قتل، نزاع دسته‌جمعی، چاقوکشی، آدم‌ربایی و تخریب اموال می‌باشد. ویژگی‌های محیطی انسانی و انحرافات اجتماعی، پایین بودن سطح سواد و ضعف فرهنگی، تعصبات قومی و قبیله‌ای، قلدری و ستیزه‌جویی و فقر از جمله مهم‌ترین عوامل جرائم خشونت‌آمیز قلمداد می‌شود.

رویکرد اصلاح و درمان مجرمان جرایم خشونت‌آمیز، با شناسایی و حذف علل وقوع جرم به اصلاح و درمان مجرمان می‌پردازد. با این حال محیط رایج زندان که مملو از ناامیدی، توهین، تاریک و بسته و غیربهداشتی است با بدتر کردن شرایط و تحقیر، بیشتر به تکرار جرم دامن می‌زند. بنابراین از آنجایی که مرتکبان جرایم خشونت‌آمیز با مجازات زندان روبرو می‌شوند و بخش مهمی از روند اصلاح مجرمان باید در این مکان اجرا شود، پیشنهاد می‌گردد فضای مناسب اصلاح و درمان مجرمان در محیط زندان فراهم گردد و زندان فقط یک محیط زندانی نمودن نباشد، بلکه به محیط آموزشی صحیح تبدیل شود. کاهش جمعیت زندان از طریق حذف مجازات زندان برای مجرمان غیرجدی و استفاده از مجازات‌های اجتماعی و جایگزین برای آنان اولین گام زمینه‌ساز اصلاح و درمان مرتکبین جرایم خشونت‌آمیز می‌باشد. خوشبختانه با وجود ماده ۶۶ قانون مجازات مصوب ۹۲ در زمینه جایگزین‌های حبس، قدم مثبتی در این رابطه برداشته شده است. دومین گام اصلاح ظاهر محیطی می‌باشد. فراهم کردن نور کافی، تهویه، استفاده از رنگ‌های شادتر، ایجاد فضای سبز می‌تواند اقدامات مفیدی در این راستا باشد. گام سوم نیز فراهم کردن محیط درمانی، استفاده از تیم‌های درمانی متخصص و برنامه‌ریزی برای استفاده از مناسب‌ترین برنامه‌های درمانی است. در نهایت حرفه‌آموزی، حل مشکلات مهم اقتصادی زندانیان در کنار ادامه‌ی درمان در قالب برنامه‌های مراقبت پس از خروج امکان تکرار جرایم خشونت‌آمیز را تا حد بسیار زیادی کاهش خواهد داد.

منابع

۱. آقائی نیا، حسین. (۱۳۸۴). جرایم علیه اشخاص (جنایات)، تهران، میزان، چاپ اول.
۲. ابراهیمی، شهرام. (۱۳۹۴). پیشگیری از تکرار جرم در پرتو بازپذیرسازی اجتماعی بزهکاران، تهران، انتشارات میزان.
۳. اتکینسون، ریئا، اتکینسون، ریچارد، هیلگارد، ارنست. (۱۳۷۵). زمینه روانشناسی، جلد ۱، ترجمه محمدتقی براهنی و دیگران، تهران، رشد، چاپ هفتم.
۴. ارونسون، الیوت. (۱۳۸۷). روانشناسی اجتماعی، ترجمه حسین شکرکن، تهران، رشد، چاپ پنجم.
۵. استور، آنتونی. (۱۳۸۰). ستیزه‌جویی و خشونت، ترجمه حسن صالحی، تهران، فراگفت، ۱۳۸۰.
۶. باقری، علی. (۱۳۸۵). چرا قاتل شدیم: پژوهشی در زندگینامه قاتلین جوان، تهران، مرکز نشرین الممل.
۷. جمالی، محبوبه. (۱۳۹۷). تکرار جرایم خشونت‌آمیز: از کنترل تا درمان (با نگاهی به جامعه آمریکا)، تهران، انتشارات مجد.
۸. چمپیون، دین جان. (۱۳۸۵). روش تحقیق در عدالت کیفری و جرم‌شناسی، جلد ۱، ترجمه علی شایان، تهران، دادگستر.
۹. دورکیم، امیل. (۱۳۸۵). قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه محمد علی کاردان، تهران، دانشگاه تهران، چاپ هفتم.
۱۰. رحیمی نژاد، اسماعیل. (۱۳۹۵). جرم‌شناسی. (چاپ پنجم). تبریز، انتشارات فروزش.
۱۱. شولتز، دوان، شولتز، سیدنی آلن. (۱۳۸۱). نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران، چاپ چهارم.
۱۲. شیخاوندی، داود. (۱۳۸۴). جامعه‌شناسی انحرافات و مسائل جامعه‌ی ایران. تهران: نشر قطره.
۱۳. صدیق سروستانی، رحمت‌الله. (۱۳۸۵). آسیب‌شناسی اجتماعی: جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی، تهران، آن، چاپ دوم.
۱۴. صلاحی، جاوید. (۱۳۹۵). درآمدی بر جرم‌شناسی و بزه‌دیده‌شناسی، چاپ سوم، تهران، نشر میزان.
۱۵. طاهری، محمد علی. (۱۳۸۵). خشونت ساختاری و فرآیند عدالت کیفری: رهیافتی جرم‌شناسانه و تطبیقی به آموزه نفی خشونت، تهران، محراب فکری.

۱۶. فرانک پی، ویلیامز و ماری لین دی، مک شین.(۱۳۸۶). نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه حمید رضا ملک محمدی (چاپ دوم). تهران: انتشارات میزان.
۱۷. کریمی، یوسف.(۱۳۷۸). روان‌شناسی اجتماعی: نظریه‌ها، مفاهیم و کاربردها، تهران، ارسباران، چاپ ششم.
۱۸. گلدوزیان، ایرج.(۱۳۹۸). حقوق جزای عمومی ایران. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۹. گسن، ریموند.(۱۳۷۴). جرم‌شناسی نظری، ترجمه مهدی کی‌نیا، تهران، چاپ نخست، مجمع علمی فرهنگی مجد.
۲۰. لیبی، محمد مهدی.(۱۳۸۷). جامعه‌شناسی جرایم خشن، تهران، نشر افکار.
۲۱. محمدنسل، غلامرضا.(۱۳۹۵). جرم‌شناسی عمومی، چاپ اول، تهران، انتشارات دادگستر.
۲۲. میر محمد صادقی، حسین.(۱۳۹۶). جرایم علیه اشخاص، تهران: نشر میزان.
۲۳. ناظمی اصل، سیده اسرا.(۱۳۹۷). تکرار جرم از منظر حقوقی جرم‌شناسی (با تأکید بر قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲/۲۸)، مشهد، انتشارات مینوفر.
۲۴. احمدزاده ذوالپیرانی، مهرداد.(۱۳۹۸). مطالعه جرم‌شناختی تکرار جرایم خشونت‌آمیز و راهبردهای پیشگیری از آن، حقوق: راه وکالت، سال یازدهم، شماره ۲۲، صص ۱۴۴-۱۶۲.
۲۵. امام‌هادی، محمدعلی، جلیلود، مریم، صالحی، منصور.(۱۳۸۵). فراوانی اختلالات روانی در مجرمان قتل عمد، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال پنجم، شماره ۲۰.
۲۶. بحرینیان، سید عبدالمجید، مقصدلو، صفا؛ قدوسی، ارش.(۱۳۸۱). بررسی شیوع و شدت جرائم در بیماران مبتلا به اختلالات روانی، پژوهش در پزشکی (مجله پژوهشی دانشکده پزشکی)، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی - درمانی شهید بهشتی، سال ۲۶، شماره ۳.
۲۷. عبدالمهدی، محمد.(۱۳۹۲). بررسی نظری علل اجتماعی بروز جرایم خشن. فصلنامه دانش انتظامی هرمزگان، شماره ۶، دوره چهارم.
۲۸. نجفی ابرنآبادی، علی حسین.(۱۳۷۵). تقریرات درس جامعه‌شناسی جنایی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

1. Athens, Lonnie H.(2015). *the creation of Dangerous violent criminals*, Routledge, 2015.
2. breines.(2020). ingeborg et al. male roles, masculinities and violence: A culture of peace perspective, unesco publishing.
3. burfeind, james W & bartusch, Dawn Jeglum.(2016). *Juvenile Delinquency: An Integrated Approach*, Jones and Bartlett publishers.
4. Jones, Stephen.(2018). *understanding violent crime*, Open university Press.

5. Siegel, Larry J. (2019). *Criminology*, West Wadsworth Publishing Company, Sixth Edition.
6. Vold, George & Bernard, Thomas J. (1986). *Theoretical Criminology*, Oxford University Press, Third Edition.
7. Reid, Sue Titus. (2013). *Crime and Criminology*, McGraw Hill.
8. Hollin, Clive R. (1998). *Psychology and Crime: An Introduction to Criminal Psychology*, Routledge.

